



آنی  
کلید روشن ضمیری  
استاد اعظم چینگ های



استاد اعظم چینگ های

کلید روشن ضمیری آنی ۳

## کلید روشن ضمیری آنی ۳

استاد اعظم چینگ های

شرکت انتشاراتی استاد اعظم چینگ های

## محتوای کتاب

گام برداشتن در راه عشق، گامهای یک استاد روشن ضمیر در قید حیات

- ۱- حرکت به سوی شناخت خدا ..... ۱۰
- ۲- چه چیز سبب وقوع جنگ میشود؟ ..... ۲۲
- ۳- یک نمونه عالی از یک قدیس بزرگ ..... ۳۸
- ۴- صوت درونی، عشق بیکران ایجاد می کند ..... ۴۵
- ۵- اهمیت یافتن یک استاد روشن ضمیر ..... ۵۱
- ۶- زندگی پس از زندگی، ناجی وجود دارد ..... ۶۱
- ۷- عشق به خدا یعنی رعایت فرامین او ..... ۶۶
- ۸- کسی که خدا و مسیح خدا را می شناسد ..... ۷۹

- ۹- الف) عیسی یکی از ناجیان بود ..... ۸۸
- ب) درون ما، جنسیت ندارد ..... ۹۳
- ۱۰- برای انتهای سفرمان، حالا آماده شویم ..... ۹۶
- ۱۱- آشکار ساختن قدرت درون ..... ۱۱۱
- ۱۲- چطور روی زمین، صلح برقرار کنیم ..... ۱۲۱
- ۱۳- انسان می تواند در هر جایی به روشن ضمیری برسد ..... ۱۳۰
- ۱۴- هدایت جهان به سوی عصر جدید ..... ۱۴۲
- تشریف در متد کوان یین ..... ۱۵۷
- نشریات ..... ۱۶۱
- راه های تماس با ما ..... ۱۶۷

## یک پیام کوچک

استاد فرمودند که در اشاره به نام خداوند، روح اعظم، از صفت های بدون جنسیت استفاده کنیم تا در مورد جنسیت خدا، بحثی ایجاد نشود.

She + He = Hes (as in Bless)

Her + Him = Hirm (as in Firm)

Hers + His = Hiers (as in Dear)

مثال : When God wants, Hes makes things happen according to Hiers will to suit Hirmself.

استاد اعظم چینگ های، به عنوان خالق آثار هنری و نیز استاد معنوی، هر گونه ابراز زیبایی درون را دوست دارند. به همین خاطر، ویتنام را "آولاک" و تایوان را "فورموسا" نام نهادند. آولاک نام باستانی ویتنام و به معنای شادی است و فورموسا به طور کامل تری، زیبایی جزیره تایوان و مردم آن را آشکار میکند. استاد احساس می کنند که به کار بردن این نام ها، برای این سرزمین ها و ساکنین شان، تعالی معنوی و خوش اقبالی به همراه دارد.

"من به آئین بودائی یا فرقه کاتولیک وابسته نیستم. من پیرو حقیقت می باشم و حقیقت را وعظ و تدریس میکنم. شما ممکن است آنرا آئین بودائی، کاتولیک گرای، تائو گرای یا هر چیزی که دوست دارید بنامید. من همه را می پذیرم!"

استاد اعظم چینگ های

"با رسیدن به آرامش و صلح درونی به همه چیز دست خواهیم یافت. همه رضایت ها، تحقق تمامی آرزوهای دنیوی و بهشتی، از ملکوت خدا، از درک درونی هماهنگی ابدیمان، از خرد جاودانه مان و از قدرت الهی مان حاصل میشود. مهم نیست چقدر پول و ثروت، قدرت و موقعیت اجتماعی داشته باشیم. اگر به اینها دست نیابیم، هرگز رضایت حاصل نمی کنیم."

استاد اعظم چینگ های

"تعالیم ما می گوید هر کاری که باید در این جهان انجام دهید را، به طور کامل انجام دهید. مسئول باشید و همچنین هر روز مدیتیشن کنید. به این شکل، دانش بیشتر، خرد بیشتر و آرامش بیشتری نصیب شما میشود تا به خود و به جهان خدمت کنید. فراموش نکنید که شما نیکی را در درون خودتان دارید. فراموش نکنید که خدا در نهاد شما ساکن است. فراموش نکنید که بودا در قلب شماست."

استاد اعظم چینگ های

## گام برداشتن در راه عشق

### گام های یک استاد روشن ضمیر در قید حیات

ما همه جا را جستجو می کنیم

برای کمی عشق،

برای کمی عشق،

تا آن را با همه موجودات در هر گوشه از جهان

قسمت کنیم.

عشق و کمک استاد اعظم چینگ های که در سطح جهان به عنوان بشردوست، طرفدار محیط زیست، نویسنده، هنرمند، طراح، موسیقیدان، کارگردان فیلم و استاد معنوی شهرت دارند، به ورای همه مرزهای نژادی و ملی رفته و ایشان از اوایل دهه ۱۹۸۰ تا به امروز، یکی از پیشگامان سرسپرده این سیاره در زمینه اکولوژی بوده اند و به ترویج حفاظت از محیط زیست و تنوع زیستی، احیاء جنگل ها، زندگی زیست پایدار و از همه مهمتر، رژیم وگان ارگانیک پرداخته اند که سریع ترین و مؤثرترین راه برای حل بحران های اقلیمی است.

استاد اعظم چینگ های با عزم راسخ، وقت و سرمایه خود را برای آگاه کردن جهانیان نسبت به اثرات فاجعه آمیز تغییرات اقلیمی و رژیم وگان به عنوان راه حل آن، صرف می کنند. ایشان از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸، کمپین های "زندگی به گونه دیگر" و "اس، او، اس" راه آغاز کردند تا آگاهی مردم در مورد گرمایش زمین را افزایش دهند. ایشان همچنین مجله جدید منتشر می کنند و کتاب می نویسند و در سال ۲۰۰۵ نیز فیلم مستند "قهرمانان واقعی" و سریال تلویزیونی "پادشاه و همراهان" را تولید کردند که در "سوپریم مستر تلویزیون" پخش شد. این کانال تلویزیونی ماهواره ای که بیست و چهار ساعته در سطح جهان پخش میشود، به ارائه خبرهایی در مورد تغییرات اقلیمی، رژیم وگان و دیگر موضوعات تعالی بخش می پرداخت. از سال ۲۰۰۷، استاد اعظم چینگ های، از طریق بیش از ۲۷ کنفرانس تغییرات اقلیمی در

۱۳ کشور که به طور زنده، روی ماهواره و رادیو پخش میشد، دانش خود را با کارشناسان محیط زیست، رهبران دولتی، اشخاص عالیرتبه و شهروندان دلسوز در میان گذاشتند.

در نتیجه این تلاشها، شعار ایشان "وگان باشید، حامی محیط زیست شوید تا سیاره را نجات دهید" و "وگان باشید، صلح را برقرار کنید" در سراسر جهان اشاعه یافته و به بشریت الهام بخشیده تا شیوه زندگی سالم و زیست پایدار وگان را برگزینند و در نتیجه به سطح بالاتری از صلح و هماهنگی دست یابند.

استاد اعظم چینگ های، از طریق خود که الگویی مهربان هستند، نیکی درون و عشق به همه مخلوقات خداوند را به ما یادآور می شوند. بینش های عمیق به دست آمده از طریق دستاورد معنوی استاد، به ایشان امکان داد تا علت اصلی رنج بشر، ناهماهنگی اجتماعی و فرسایش محیط زیست را شناسایی کنند که چیزی نیست مگر خشونت تحمیلی از سوی ما نسبت به دیگر موجودات از جمله دوستان حیوان معصوم مان. استاد اعظم چینگ های، از روی شفقت نسبت به ضعیفان و مظلومان، کتابهای "پرنندگان در زندگی من"، "سگها در زندگی من" و "حیوانات شریف طبیعت" را نوشتند که در سطح بین المللی، پرفروش ترین کتابها بودند. این جواهرات ادبی که به زبان های گوناگون، در دسترس هستند، افکار و احساسات عمیق همزیستان حیوان عزیزمان را نشان داده و ذات الهی و عشق بی قید و شرط شان را نمایان می سازند.

## سالهای اولیه

استاد اعظم چینگ های در مرکز آولاک (ویتنام) به دنیا آمدند، تحصیلات شان را در اروپا به پایان رساندند و برای صلیب سرخ کار کردند. چندی نگذشت که دریافتند در هر گوشه از جهان، درد و رنج وجود دارد و جستجو به دنبال درمانی برای این دردها، به مهمترین هدف زندگی ایشان تبدیل شد. سپس در جستجوی روشن ضمیری معنوی، رهسپار هیمالیا شدند و در نهایت، انتقال الهی نور و صوت درون - که بعدها آن را متد کوان یین نامیدند- را دریافت کردند. بعد از یک دوره ممارست ساعیانه، استاد اعظم چینگ های به روشن ضمیری کامل دست یافتند.



چندی پس از بازگشت از هیمالیا، به درخواست صادقانه اطرافیان شان، متد کوان یین را به دیگران آموختند و شاگردان شان را تشویق کردند که برای یافتن عظمت الهی شان، به درون نگاه کنند. طولی نکشید که دعوتنامه هایی برای ایراد سخنرانی در آمریکا، اروپا، آسیا، استرالیا و آفریقا دریافت کردند. شفقت استاد اعظم چینگ های، در توجه شان به محرومان نیز نمایان است. سرمایه به دست آمده از فروش آثار هنری استاد، ایشان را قادر ساخت تا با استفاده از آن برای کمکهای امدادی به آسیب دیدگان سوانح طبیعی در سراسر جهان و کارهای خیریه، مأموریت شان که تسلی فرزندان نیازمند خداوند بود را ادامه دهند.

### جهانی که در آن زندگی می کنیم را زیبا کنیم

با اینکه ایشان در جستجوی هیچ نوع تقدیری برای تشکر از کمک های فداکارانه خود نبودند، اما دولت ها، مقامات و سازمانهای خصوصی از سراسر جهان، در موقعیت های مختلف، جوایزی به ایشان اهداء کردند. از جمله این جوایز، جایزه صلح جهانی، جایزه رهبری معنوی جهان، جایزه ترویج حقوق بشر، جایزه شهروند بشردوست جهان، جایزه خدمات عمومی برجسته برای بشریت، جایزه صلح گوسی سال ۲۰۰۶، تقدیرنامه هفته موسیقی لس آنجلس، نقره مقام اول در ۲۷ امین مراسم سالانه اهدای جایزه تلی در سال ۲۰۰۶، جایزه زندگی فعال از سوی رئیس جمهور سابق آمریکا، جرج دابلیو بوش و جایزه خدمات داوطلبانه از سوی رئیس جمهور آمریکا، باراک اوباما در سال ۲۰۱۰ بودند.

بعلاوه در ایالات متحده آمریکا، مقامات دولتی در هاوانی و ایلنوی، روزهای ۲۵ اکتبر و ۲۲ فوریه را روز استاد اعظم چینگ های نام نهادند. در جشن اعلام این روز در ایلنوی، کلینتون، بوش و ریگان، رؤسای جمهور سابق آمریکا، پیام های تبریک برای ایشان فرستادند.

در ستایش افراد پرهیزگار و تشویق دیگران برای الهام گرفتن از این افراد، استاد اعظم چینگ های سری جوایز درخشان جهانی را ایجاد کردند تا انسانها و حیوانات لایق را به خاطر خاص بودن در صفاتی همچون قهرمانی، شفقت، رهبری، شجاعت یا هوش، مورد تقدیر قرار دهند.

## رؤیای استاد

استاد اعظم چینگ های، با از خود گذشتگی، زندگی خود را صرف ایجاد آینده ای زیبا برای سیاره عزیزمان و ساکنین ارزشمند آن کرده اند.

در طول تاریخ، همه بزرگان رؤیایی داشتند و استاد اعظم چینگ های نیز رؤیای خود را بدین شرح ابراز می دارند:

"آرزو دارم کل جهان صلح آمیز شود.

آرزو دارم که همه کشتارها متوقف شود.

آرزو دارم که همه کودکان در آرامش و هماهنگی گام بردارند.

آرزو دارم که همه کشورها با همدیگر دست دهند،

از همدیگر حفاظت کنند و به همدیگر کمک نمایند.

آرزو دارم سیاره زیبای ما نابود نشود.

میلیاردها، میلیارد سال طول کشیده تا این سیاره ایجاد شده و اینجا بسیار زیبا و بسیار شگفت انگیز است.

آرزو دارم که این امر ادامه یابد، اما در صلح، زیبایی و عشق."

## حرکت به سوی شناخت خدا

سخنرانی استاد اعظم چینگ های، ۹ مارس ۱۹۹۱، (ویدئو شماره ۱۵۹)،

بولدر، کلرادو، آمریکا. (در اصل به زبان انگلیسی)

خوشحالم که امروز، آمریکایی هایی به این زیبایی می بینم. بله! من هم شگفت زده ام. در بیرون به من اطلاع دادند که "آه! سالن پر است و افراد زیبایی اینجا هستند." من هم همینطور فکر میکنم. من خیلی شنیده ام که بولدر، کلرادو، جایی بسیار معنوی است و انرژی بسیار خوبی دارد. سالها پیش، وقتی مجلات معنوی بولدر، کلرادو را می خواندم، متوجه این موضوع شدم و در واقع دو سال است که هر از گاهی به کلرادو دعوت می شوم. اول به دنور دعوت شدم و حالا هم به بولدر. بله؟ شما به آن "بولدر" می گوئید، درست؟ من بارها این دعوت ها را رد کردم، اما این بار، چون قصد سفر به آمریکا را داشتیم، گفتم خوب است که یک سری هم به شما بزنم.

حالتان چطور است؟ (حضار: عالی هستیم) عالی. بله. خوشحالم که وقت گذاشتید و به اینجا آمدید تا بتوانیم بعد از سالها و احتمالاً قرن ها یا زندگی ها، شانس دیدن همدیگر را پیدا کنیم. هرگز نمی دانیم که چه موقع دوباره این شانس را پیدا می کنیم. شاید در یک کالبد فیزیکی دیگر که لزوماً به زیبایی این یکی هم نیست. پس باید قدر زیبایی تان را بدانید.

میدانم که خیلی از شما، در مسیرهای معنوی بوده اید، در مسیرهای به اصطلاح مختلف معنوی یا راه های متفاوت برای رسیدن به "آگاهی الهی" یا "ذات بودائی" یا "ذن" یا "تائو". میکروفن. این صدای من است. این صدای من است. حالا خوب شد؟ همه خوبید؟ بله! متشکرم. تن صدای من خیلی پائین است، به جز وقتی که... فریاد میکشم، مثل همه زن ها. (استاد و حضار می خندند) خب، گاهی هم باید به عنوان یک زن، وظایفم را انجام بدهم. بله! باید زنانه باشم. (استاد و حضار می خندند) میدانید که. وگرنه مردم فکر می کنند فقط مردها بودا (موجود کاملاً روشن ضمیر) میشوند. (استاد و حضار می خندند و حضار تشویق می کنند) خب، خبر خوب این است که زنها هم می توانند بودا شوند. خب، شاگردان من اینطور فکر میکنند. من اینطور فکر نمیکنم! من فکر نمیکنم که زنها می توانند بودا شوند! من را ببخشید، چون ما نه زن هستیم، نه مرد. همه بودا هستند، بودای رشد نیافته. درست مثل این می ماند که همه کشورها، کشور هستند. اما کشورهای توسعه یافته و کشورهای توسعه نیافته داریم.

ما هم می توانیم با پیروی از یک سری تکنیک ها و روشهای خاص زندگی و انجام یک سری کارها برای جهت دهی به ... زندگی روزمره مان، رشد کنیم. بله. راهی که اکثر مردم برای زندگی انتخاب کردند، راه زیاد مناسبی نیست. منظورم شما نیستید. شاید راه شما مناسب باشد. لطفاً فقط به رهنمودهای کلی گوش دهید. ببینید، ما می توانیم در سطوح بسیار زندگی کنیم و همه میدانند که بالاترین سطح، زندگی همراه با آگاهی الهی است. وقتی که واقعاً با "ذات بودائی" مان (ذات واقعی مان) در ارتباط هستیم و به آن واقفیم. بله!

خیلی از مردم سعی می کنند از روشهای مختلف تعمق و تفکر، به این "آگاهی الهی" یا "ذات بودائی" دست یابند. تعمق بر مدیتیشن، بهترین راه برای درک ذات اعظم و واقعی ماست. اما حتی مدیتیشن هم، تکنیک های بسیار دارد. حتی اگر تکنیک درست و سریعترین تکنیک را هم بیابید، تعداد سطوح بسیار زیاد است. حالا ما می خواهیم در مورد بالاترین تکنیک صحبت کنیم. بله.

اگر به روش صحیح مدیتیشن کنیم... یا اگر راه درست برای رسیدن به "ذات درونی" مان را بیابیم، فوراً به جنبه هایی از روشن ضمیری دست می یابیم و شواهدی از "خود" اعظم و واقعی مان را می بینیم تا فوراً بدانیم که ما فقط، این کالبد فیزیکی نیستیم، ما چیز دیگری هستیم. با رسیدن به این درک، حس می کنیم که خیلی متعالی شدیم و... نه هیجان زده، بلکه... زبان واقعاً قاصر است و نمی تواند حس شرف الهی ای که به خاطر قرار گرفتن در یک مسیر درست یا محیط درست آگاهی الهی داریم را توصیف کند. به همین خاطر است که آن را روشن ضمیری آنی می نامیم. بله!

حال اگر روزانه، چنین راه یا روشی برای رسیدن به خدا را دنبال کنیم، هر روز بهتر میشویم و نسبت به رستگاری و عظمت مان، مطمئن تر و مطمئن تر میشویم. تا اینکه یک روز، به خودمان می گوئیم، "من و پدرم یکی هستیم." یا "من، او هستم"، "من بودا" هستم. اما حتی در آن موقع هم، هیچ حس غروری نداریم، چون کشف حالت روشن ضمیری واقعی و آگاه شدن به چیزهایی در مورد خودمان که قبلاً برایمان ناشناخته بودند را یک حقیقت ساده می دانیم. همین وقتی آنچه که یافتیم در واقع "خودمان" بودیم، دیگر نمی توانیم به کارمان افتخار کنیم. فقط می توانیم از یافتن آن، شاد باشیم. خیلی ساده است. بله.

خیلی ها به اشتباه فکر می کنند که این حالت تنها در کسی است که بودائیت او توسط خودش یا دیگران، اعلام شده است. معمولاً یک بودا (موجود کاملاً روشن ضمیر) بودائیت خود را اعلام نمیکند، به جز در

موارد بسیار خاص که شاگردان ببرسند یا به تأیید او نیاز داشته باشند. معمولاً شاگردان هستند که مسیح، بودا یا استاد بودن این افراد را اعلام می کنند. اما بعد خیلی ها دچار سوء تفاهم می شوند و با خود فکر می کنند، "این به اصطلاح بودا یا استاد خیلی مغرور است و می خواهد ادعای پیروزی و افتخار کند." اما اینطور نیست. جریان از این قرار است که وقتی شما فارغ التحصیل میشوید و دکترای خود را می گیرید، می گوئید "من دکتر شدم و امتحان ها را پشت سر گذاشتم... و توانستم مدرک دکترایم را بگیرم." همین. شما خوشحالید، چون به هدفی که سالها برای رسیدن به آن تلاش کرده اید، رسیده اید.

بعد از اینکه بودا (موجود کاملاً روشن ضمیر) می شویم نیز حس نمی کنیم که چون بودا شدیم، پس خیلی عالی هستیم. فقط خیلی خوشحالیم، خیلی خوشحال و راضی و حس می کنیم که این حس، یک چیز طبیعی است و همانطور است که باید باشد. بله. کسی که بودا میشود، این حس را ندارد که فوراً بیرون برود و این خبر را به مردم اعلام کند. نه به این خاطر که شفقت ندارد یا خودخواه است، بلکه به این خاطر که او به همه موجودات، به شکل یک بودا نگاه میکند. برای همین است که وقتی دیگران بودائیت خود را درک نمی کنند، خیلی متعجب میشود. اما بودا بتدریج، حس واقعیت نگری خود را باز می یابد... حس واقع نگری اش نسبت به این جهان را باز می یابد و به حتم متوجه میشود که خیلی ها به بودائیت خود پی نبرده اند و واقعیت هم همین است.

به همین خاطر، وقتی این به اصطلاح افراد، این به اصطلاح افراد غیر روشن ضمیر یا "کسانی که به عظمت شان پی نبرده اند" می آیند و از بودا می خواهند که شیوه بودا شدن را برای آنها توضیح دهد و راه رسیدن به بودائیت را به آنها نشان دهد، بودا این کار را انجام میدهد. اما بدون ذره ای غرور کاذب و حس برتر بودن. شاید کمی متعجب باشد، اما هیچ غروری ندارد. او احتمالاً به خودش می گوید، "چرا او نمیداند؟"، "چرا نمیداند که بوداست." یک بودا یا استاد، در دوره ای که به دیگران آموزش میدهد، همیشه تا حدی این حس تعجب را دارد.

وقتی می گویم "بودا"، لطفاً درک کنید که منظور من عیسی مسیح یا هر مسیحی دیگر یا هر استاد زنده - استاد واقعی و سطح بالای در قید حیات دیگر نیز هست. البته فکر میکنم خودتان این را متوجه شدید. من اکثر اوقات... قبلاً و حتی حالا، با تعالیم بودائی در ارتباط بودم. خیلی از تعالیم دیگر را هم مطالعه کرده ام. ولی چون وقتی بچه بودم، همیشه با واژه های بودائی سر و کار داشتم، گاهی از بودا و تعالیم بودائی نام می برم. اما لطفاً دچار سوء تفاهم نشوید که من فقط طرفدار آئین بودائی ام و برای

مسیحیت یا هر فلسفه عالی دیگری، احترام قائل نیستم. خب؟ من طرفدار همه آئین ها هستم. من برای همه آنها احترام قائلم و میدانم که همه به یک حقیقت اشاره دارند. ولی ما باید حقیقت را بشناسیم. این، مهم است. نه تنها راه، بلکه باید حقیقت را هم بشناسیم. همانطور که بودا هم گفت: "من انگشتی هستم که به ماه اشاره دارد، اما خود ماه نیستم." منظور او این بود که تعالیم و فلسفه او فقط برای بیدار کردن حس اشتیاق و دلتنگی برای ماه، برای حقیقت است. ولی ما نباید فقط به فلسفه بچسبیم و خود حقیقت را فراموش کنیم.

لذا حقیقتی که در درون داریم، همان "ذات الهی"، "ملکوت الهی" یا "ذات بودائی" ای است که از قبل در درون مان بوده است. فقط باید حجاب از آن برداریم. برای انجام فوری این کار یک روش هست که با ادامه آن به طور روزانه، می توانیم کل ملکوت الهی را دوباره کشف کنیم.

امروزه، شیوه زندگی اکثر مردم، ناکامل است و تأثیر مطلوبی بر شادی و خردشان ندارد. ما می توانیم در سطوح مختلف زندگی کنیم. اولین سطح، سطح فیزیکی است که اکثر مردم... چطور بگویم... در آن زندگی می کنند. در سطح فیزیکی، اغلب به لذت های وابسته به جسم مثل خوابیدن، خوردن غذای خوب و بهره مند شدن از همه شادی های فیزیکی علاقه مند هستیم و به تنبلی هم تمایل داریم. ما فقط کار میکنیم، چون نیاز داریم که تأمین معاش کنیم، ولی با دل و جان کار نمی کنیم. من دارم در مورد سطوح مختلف برایتان توضیح می دهم. بله. لطفاً دلخور نشوید. بله. این، سطح فیزیکی بود. در این سطح، کار کردن برایمان سخت است. دوست نداریم زیاد کار کنیم. اگر کاری به رفاه ما ربط نداشته باشد، برایمان سخت است که حتی یک انگشت مان را بلند کنیم یا کاری سودمند برای رفاه بشریت انجام دهیم. من به طور کلی صحبت میکنم، اگر بخواهم وارد جزئیات شوم، توضیح آن مدت بیشتری طول میکشد.

سطح دوم را سطح عاطفی یا احساساتی می نامیم. در سطح عاطفی، نظراتی بسیار قوی داریم. می توان گفت که سلطه جو و مستبد هستیم. فکر می کنیم همه افکار و کارهایمان درست هستند و حتی انتظار داریم تا دیگران هم مثل ما رفتار کنند. بسیاری از دیکتاتورها و به اصطلاح رهبران بزرگ افراط گرا، در این سطح بودند. بله. چون آنها بسیار احساساتی هستند، در سطح عاطفی زندگی می کنند. اگر این افراد از راه درست پیروی کنند، خوب است، اما وقتی که راه شان اشتباه هست، سعی نمی کنند آن را اصطلاح کنند و به اشتباهات خود اعتراف نمی کنند و خطر همین جاست، چون انعطاف پذیر نیستند.

سطح دیگری که می توانیم در آن زندگی کنیم، سطح عقل، ذهن، ذهن فیزیکی است. من را ببخشید، اما ذهن معمولاً فیزیکی است. ذهن، یک کامپیوتر بسیار عالی است که همه چیز را ضبط میکند و بعد هم به نمایش در می آورد. او بدون دخالت دادن هوش یا قضاوت، با وظیفه شناسی بسیار، همه اطلاعات را ضبط میکند. اگر هوش روح در کار ذهن دخیل نباشد، ذهن فقط یک ماشین خودکار است. من می خواهم در مورد همین ماشین خودکار، همین ذهن غیر روشن ضمیر صحبت کنم. وقتی مردم در سطح ذهن خودکار زندگی می کنند، فقط به خودشان توجه دارند. درسته؟ آنها دیگر به آنچه در جهان اتفاق می افتد، اهمیت نمی دهند. آنها حتی به دیگران نمی گویند که چه کاری انجام دهند.

خیلی از کسانی که به این سطح میرسند، در غار پنهان میشوند یا خود را وقف یک هدف می کنند و در همان مرحله می مانند. آنها گیر می افتند. برای آنها اهمیت ندارد که در جهان چه روی میدهد. آنها حتی نمی خواهند جهان یا خودشان را تغییر دهند. آنها فکر می کنند، به همین صورت عالی هستند و خیلی ها این سطح را با بالاترین روشن ضمیری، اشتباه می گیرند. آنها فکر می کنند که در این جهان، کاری برای انجام دادن نیست. اما "عمل بدون عمل" یک سطح دیگر است. به این شکل نیست. اینطور نیست که به جهان اهمیت ندهیم و هیچ کاری برای جهان، انجام ندهیم. روشن ضمیری اعظم اینطور نیست. این سطح، فقط یکی از مراحل پیشرفت به سوی روشن ضمیری اعظم است. بله!

در هر حال، آن روشن ضمیری ای که توسط ما عرضه می شود، هر روز فرق می کند. چون وقتی برای رسیدن به حقیقت تلاش می کنیم، هر روز درجه متفاوتی از روشن ضمیری را تجربه می کنیم و بر خردمان می افزائیم تا اینکه یک روز به بالاترین سطح می رسیم. پس سطح عقلانی، فقط یکی از سطوح است.

حال اگر کمی بالاتر برویم، در سطح روح، سطح خودشناسی زندگی می کنیم. در این سطح می دانیم که ما روح هستیم و به خاطر روح زنده ایم و به خاطر نور روح، هوش داریم و شفقت و احساس و صفات دیگر ما به خاطر انگیزه ای است که روح در ما ایجاد میکند. در این سطح، خیلی چیزها را متوجه می شویم و سعی می کنیم از طرق مختلف، به جهان سود برسانیم و کاری کنیم که خود و دیگر جهانیان در سعادت، شادی و هر چیزی که به عنوان هدف شریف برای بشریت تعیین کرده ایم، زندگی کنیم. ما به شدت تلاش می کنیم. ما حداکثر تلاش و قدرت مان را به کار می گیریم تا به این هدف برسیم و به دیگران نیز کمک کنیم به این هدف دست یابند. این، سطح روح و خودشناسی است.

چون در این سطح خود را با روح یکی میدانیم، میدانیم که ما و روح، منبع الهام، یکی هستیم و فقط جسم نیستیم. اما این هنوز بالاترین سطح نیست، چون هنوز منیتی داریم که تشخیص بدهد، که بداند ما عالی هستیم، که بداند "من و پدرم یکی هستیم." در این سطح هنوز دو بخش داریم و هنوز خیلی شلوغ است. (استاد و همه میخندند.) حتی وقتی می گوئید "من و پدرم یکی هستیم"، هنوز "من" و "پدرم" وجود دارد، پس هنوز با هم یکی نشده اید. بله، متوجه اید، تناقض در همین است. حالا نگوئید که من از عیسی انتقاد می کنم، اینطور نیست. او چنین چیزی را گفت تا مردم را متوجه سازد. اما خودش در چنین سطحی نبود. متوجه اید؟ او میدانست که متفاوت است. به همین خاطر در یک جای دیگر گفت، "این من نیستم بلکه پدرم هست که کارها را انجام میدهد." متوجه منظور شدید؟ او میدانست. آگاهی او از "من و پدرم یکی هستیم" بیشتر بود، اما باید یک چیزی می گفت. و گرنه مردم متوجه حرفهای او نمیشدند. بله.

وقتی هر استادی به زمین می آید، باید سطح خود را تا سطح مردم پائین آورد و بعد به تدریج مردم را بالا بکشد، متوجه شدید؟! و گرنه چطور می توان این کار را انجام داد. درست مثل آموزش دادن به یک کودک می ماند. برای اینکه نوشتن را به کودک بیاموزید، باید دست او را بگیرید و در نوشتن به او کمک کنید. باید جملاتی را به او بیاموزید که دیگر خودتان به آموختن شان نیاز ندارید. اما شما به خاطر آن کودک، این کار را انجام می دهید.

پس بعد از سطح خودشناسی، سطح الهی، آگاهی الهی و خدانشناسی است. خدا کسی نیست جز خود ما. اما حتی در سطح خودشناسی هم، هنوز این را نمیدانیم. ما فکر می کنیم که خدا در کنار ماست. بامزه است، نه؟ بامزه است. آیا این کفر به نظر میرسد؟ امیدوارم که اینطور نباشد. توضیح آن سخت است. وای! توضیح آن سخت است. خوب. سعی کنید متوجه بشوید. اینطور نیست که شما متوجه نشوید، توضیح آن برای من سخت است.

پس سطح خدانشناسی سطحی است که می فهمیم خدا کسی نیست جز خودمان. ما آنچه باید را انجام میدهیم، بی آنکه حتی فکر کنیم، بی آنکه حتی بدانیم، بی آنکه حتی حس کنیم که در حال انجام آن هستیم. ما اینطوری هستیم. فقط آن کار را انجام می دهیم. ما فقط کننده همه کار هستیم، منبع همه چیز. ما منبع همه کارها و پیامدها هستیم، اما بدون درگیر شدن در "کارما". امیدوارم توضیحاتم به قدر کافی روشن بوده باشد، اما هنوز هم فکر می کنم اینطور نبوده. با این وجود، دیگر نمی دانم چه بگویم.



میتوانید بعد دوباره در این رابطه سؤال کنید تا بدانم که تا چه اندازه متوجه شدید. شاید من هم به خاطر روشن ضمیری شما، روشن ضمیرتر شوم و بتوانم بیشتر توضیح بدهم.

پس اکثر مردم در سطح فیزیکی یا عاطفی یا عقلانی یا حداکثر در سطح خودشناسی زندگی می کنند. بسیاری از ما، سطح خدانشناسی را تجربه نمی کنیم. اما می توانیم تجربه کنیم، همه ما می توانیم، چون خدا را در درون داریم. در انجیل آمده، "ما معبد خدا هستیم و روح القدس در ما زندگی میکند." اینطور نیست؟ و همچنین آمده، "ملکوت الهی درون شماست." ملکوت الهی فقط با مشاهده نمی آید، فقط با منطق و استدلال نمی آید، فقط با حرف نمی آید، فقط با مطالعه کتاب و تعالیم مقدس نمی آید، ملکوت الهی درون خودتان است. به همین خاطر، راه مستقیم آگاه شدن به این موضوع، تجربه آن است، به دست آوردن مجدد آن است. به همین خاطر است که بسیاری از استادان ذن می گویند که به تعالیم مقدس نیاز نیست. این حرف، کفر آمیز به نظر می رسد.

بودا نیز در لحظاتی که خسته میشد، می گفت، "چنین خدایی وجود ندارد." بله. "خدایی وجود ندارد." منظور او این نبود که خدایی وجود ندارد، فقط می گفت خدا، آن چیزی نیست که شما انتظار دارید. او می گفت: خدا نه این است، نه آن و نه فلان چیزهای دیگر. "متوجه شدید؟ اما مردم همین یک جمله را گرفتند و گفتند که بودا به خدا اعتقاد نداشته. اما اینطور نیست. چون بودا در جاهای دیگر گفته: "من نمی گویم که خدایی هست یا خدایی نیست، اما می گویم یک چیزی هست که همه چیز از آن می آید و به آن نیز باز می گردد." منظور از این حرف چیست؟ خودتان میدانید، درسته؟ بسیار خوب. ولی ما یکی دو جمله از پیامبر هر دوره را تجزیه و تحلیل کردیم و بعد او را طبقه بندی کردیم و به خاطر همین طبقه بندی بوده که این همه "ایسم" بوجود آمده و به خاطر همین "ایسم" هاست که گاهی با هم جنگ میکنیم. حتی درون یک "ایسم" هم، نظرات متفاوت وجود دارد و گاهی بین افراد، جنگ و حتی خونریزی روی می دهد. دیدن این چیزها، واقعاً ناراحت کننده است.

پیامبران یا استادان گذشته، هرگز نمی خواستند اینجور جدایی ای ایجاد کنند. بعد از شناخت خدا، بسیار بیشتر از آنچه که با کلام قابل توصیف باشد، خواهیم فهمید. اما آن موقع حس می کنیم که حتی اگر چیزی هم در این باره نگوئیم، همه متوجه میشوند. مثلاً اگر یک استاد، تعداد بسیار زیادی شاگرد داشته باشد، اینطور نیست که او به طور شخصی و به صورت فیزیکی یا زبانی، از هر کدام از آنها مراقبت کند. اما همه شاگردان، روشن ضمیر میشوند. خود شاگردان متوجه میشوند و به تدریج به سطح استاد میرسند.

چرا؟ چون ما استاد هستیم. ما استاد درونی داریم. ما همان استاد هستیم. ما خدا هستیم. ما بودا هستیم. ما در درون، "ذات بودائی" داریم. به محض اینکه استاد به ما کمک کند و بودای درون یا استاد درون ما را بیدار کند، آن استاد درون از همه چیز مراقبت میکند، آن استاد درون که زندگی های بسیار خواب بوده و کاری برای انجام دادن نداشته، بیدار میشود و کار میکند.

مثلاً در سطح فیزیکی، فقط جسم کار میکند، فقط به خواسته های جسم رسیدگی میشود و فقط جسم است که کارها را انجام میدهد. جسم است که از لذت های جسمانی لذت می برد و استاد کاری به این چیزها ندارد. در سطح عاطفی یا احساسی هم، استاد فرمان نمیدهد، شکل عادت های ذهن است که فرمان میدهد. خواسته فرد برای بالاتر بودن از همه فرمانرواهاست که فرمان میدهد. در سطح عقلانی هم، ذهن و عقل بین چیزها فرق می گذارند و به جسم می گویند چه کار کند، که در غار بماند و مدیتیشن کند و فلان کارها را انجام بدهد. روح، خدا و استاد، فرمان نمیدهند.

تنها پس از دیدار با یک استاد واقعی است که استاد درون ما بیدار میشود. بله. چون معمولاً رئیس جمهور با همتای خود صحبت می کند. پادشاه فقط با همتای خود مذاکره می کند. پادشاه در مورد امور کشور، با وزیر صحبت نمی کند. پادشاه در مورد مسائل مهم دو کشور با پلیس گفتگو نمی کند. متوجه اید؟ با اینکه اداره پلیس یا دفاتر وزراء هم در قضایا دخیل هستند، اما پادشاه یا وزیر با آنها وارد صحبت نمی شوند. پس وقتی پادشاه می آید، فقط پادشاه به ملاقات او می رود تا به گفتگو در مورد کشورها یا جهان بپردازند یا برنامه هایی را طرح ریزی کنند. روند کار این است. پس آنچه مهم است، ملاقات یک استاد واقعی برای بیدار کردن "خود حقیقی" درون ماست. پادشاه فقط با پادشاه صحبت میکند.

پس ما می توانیم راه های بسیاری را طی کنیم. می توانیم هر کار که می خواهیم انجام دهیم - مثلاً صد سال در غار بمانیم. اما اینطوری نمی توانیم "استاد" را بیابیم. این کارها ربطی به استاد ندارد، پس ممکن است بیرون نیاید. او منتظر می ماند که لحظه مناسب فرا برسد و بتواند پادشاه را ببیند، چون خودش پادشاه است. به همین خاطر، با اینکه مدیتیشن می کنیم، از بسیاری از استادان مختلف پیروی می کنیم و همه جور ریاضت، حتی رژیم وگان را تحمل می کنیم، باز هم به بودائیت (شناخت خدا) و به بارگاه الهی نمی رسیم. اما وقتی بیدار شدیم، وقتی بودای درون ما با دیدن یک بودای دیگر یا کمک یک بودای دیگر بیدار شد، خودمان را می شناسیم. متوجه تفاوت میشوید یا نه؟ بله؟

ما راه های مختلف را دنبال می کنیم و منافع مختلف نصیب مان میشود. هیچ راهی، بدون منفعت نیست. به هر حال یک منفعتی دارد. وگرنه چرا مردم باید آن را دنبال کنند؟ حتی دعا، بدون وجود هیچ راهنمایی، سودمند است. حتی رفتن به کلیسا یا معبد، انجام مراسم عبادی و رفتن به زیارت، تعالی عاطفی به همراه دارد و با انجام آنها، نوعی شادی در ما ایجاد میشود. اما گاهی، خیلی اوقات، حس غرور ما از انجام کارهای زاهدانه، از وگان بودن مان، از اینکه هر روز به کلیسا می رویم، از اینکه به مکه می رویم و غیره، فقط باعث افزایش منیت و غرورمان میشود. این موضوع، ناراحت کننده است.

اما خوشبختانه روح همیشه هست و میداند که مشکلی نیست. او می گذارد بچه ها آنقدر بازی کنند تا خسته شوند و بعد به نزد مادر بازگردند. متوجه شدید؟ به همین دلیل است که استادان واقعی هرگز عجله ندارد و هرگز سعی نمی کنند شاگرد جمع کنند. آنها بسیار عادی و بسیار خودانگیز عمل می کنند و بعد هر کسی آماده باشد، به نزد آنها می رود. بله! آنها اصلاً نگران نیستند که جهان از پیام آنها پیروی نکند، که خیلی ها به آنها حمله کنند، که مردم آنطور که باید، زندگی نکنند! چون بچه ها، مثل بچه ها زندگی می کنند. اما اشکالی ندارد. فقط موضوع این است که آنها باید یک روز بزرگ شوند و وقتی بزرگ شدند، باید مثل بزرگسالان رفتار کنند.

به همین خاطر از دوران باستان تاکنون، این به اصطلاح استادان یا بوداها آمده اند و سطوح مختلف زندگی یا ایده های روشن ضمیرانه گوناگون را به مردم عرضه کرده اند و بعد مردم انتخاب کرده اند. آنها که آماده بوده اند، انتخاب کرده اند. اما اینطور نیست که استاد عجله داشته باشد یا خیلی مضطرب باشد یا خیلی برای جهان نگران باشد. اما اینطور هم نیست که هیچ کاری انجام ندهد. او کار انجام میدهد، اما به شیوه عمل بدون عمل. همانطور که لائوتسه گفت، "عمل بدون عمل." این سطح با سطح عقلانی که فرد خودش را در جنگل حبس میکند و کاری به کار کسی ندارد، فرق میکند.

استاد در جهان است تا به آنها که نیازمند کمک هستند، کمک کند، اما در عین حال در جهان هم نیست، به جهان وابسته نیست و به جهان و شکست ها و موفقیت های آن دلبستگی ندارد.

یادتان هست عیسی چه گفت. او در اوج شکوه هم، در صورت لزوم، آمادگی مرگ را داشت. متوجه هستید؟ او با این کار، شیوه تسلیم شدن را به بسیاری از مردم آموخت. او با نجسبیدن به شکوه و زندگی، اراده الهی را آموزش داد و به ما آموخت که همیشه دنباله رو اراده الهی باشیم. اما به منظور پیروی از اراده

الهی، باید بدانیم که خدا کجاست و چه می خواهد و به منظور دانستن اینها، باید همچون عیسی یا بودا، به شناخت خدا نائل آئیم. آن موقع می توانیم تسلیم شویم، وگرنه نمی توانیم.

قبل از تسلیم شدن، همواره با خواسته خود با به اصطلاح هوش خود درگیر هستیم تا جهان را تغییر دهیم یا آن را به جای بهتری تبدیل کنیم و از این جور کارها. ما با منیت، این کارها را انجام می دهیم. بعد از کسب روشن ضمیری، ما به شیوه عمل بدون عمل، کار انجام می دهیم. ما هزار و یک کار، میلیاردها و تریلیاردها کار انجام می دهیم، بی آنکه حتی یک انگشت مان را بلند کنیم. می توانید چنین چیزی را تصور کنید؟ خب. چنین چیزی اتفاق می افتد. این جوک نیست. با اینکه من مثل جوک تعریف کردم، اما جوک نیست. این، حالت واقعی یک موجود واقعی است و همه ما این توانایی و حق ممارست این قدرت را داریم. اما خودمان نمی دانیم. همین. ما خیلی مشغولیم و خود را سرگرم پیشرفت در علم، ادبیات، مکانیک و به عبارتی موفقیت کرده ایم و سعی نمی کنیم در زمینه آن قدرت کامل رشد کنیم. به همین خاطر است که نمی دانیم چطور آن قدرت را ممارست کنیم. تنها دلیل، همین است.

خیلی ها به من می گویند، "اما ما چنین کاری می کنیم. ما به شدت تلاش می کنیم تا این قدرت فراگیر را ممارست کنیم." درست؟ بله. مردم به من می گویند، "بله، ما چنین کاری می کنیم. ما به کلیسا میرویم، ما به معبد میرویم، ما هر روز صد و یک ذکر می گوئیم. بله! ما وگان هستیم. ما هزار و یکبار فلان مانترا را تکرار می کنیم. ما سالهاست که صدها مانترا را تکرار کرده ایم. حتی آنها را شمرده ایم. یک دفتر یادداشت برای این کار داریم. (خنده). بله. بله. بله. ما چندین بار در روز، فلان الهه را پرستش کرده و صدها بار در روز سجده کرده ایم. ما به فلان مراکز زیارتی رفته ایم. ما فلان کارها و آئین و رسومات عبادی را انجام داده ایم و حتی مدیتیشن می کنیم. ما حس می کنیم خیلی پرهیزگار هستیم. بله."

من هم چنین حسی داشتم. اما بعد از مدتی خسته شدم. فکر کردم این حس آنقدر عمیق نیست که حس دلتنگی ام را برطرف کند. تنها بعد از ممارست این به اصطلاح متد، متد کوان بین که متد بی متدی است و مستقیم به "ذات" ما اشاره دارد، دیگر از هیچ چیز اذیت نشدم. همه چیز کنار رفت. بله و تنها "خود" ماند. همه این را می دانند. بله.

شاید بعضی از کسانی که از روش های دیگر پیروی کرده اند، به من بگویند، "بله، ما میدانیم که متد شما مستقیم به ذهن اشاره دارد و میدانیم که شما بودا هستید. همین. شما روشن ضمیر هستید." اما اینها فقط حرف است و تکرار چیزهایی که رهبران روحانی صدها یا هزاران سال پیش گفته اند. ما نمی دانیم

که اشاره مستقیم به "ذات بودائی" (ذات حقیقی شما) یعنی چی و حتی نمیدانیم این "ذات بودائی" چیست.

ما فکر می کنیم "ذات بودائی"، با عقل و منطق و تماس دست و حتی تصور، قابل درک است. اینطور نیست. "ذات بودائی" چیزی نیست که با تصور، تماس، احساس یا منطق درک شود. فقط باید با تمرین آن را بشناسیم. "ذات بودائی" نوری است درخشان که درون این نور، از همه چیز آگاه میشویم. درست مثل ما که برای آموزش به انسانها، از زبان انسانی استفاده می کنیم و حیوانات که برای ارتباط با همدیگر، از زبان حیوانات استفاده می کنند، بودا نیز برای آموزش به بودای درون ما، از فرکانس های ارتعاشی نور و صوت استفاده میکند. متوجه شدید؟ بودای درون ما، نمی تواند و نمی خواهد این زبان فیزیکی را بفهمد و نیازی هم به این کار ندارد. این زبان به درد او نمیخورد. مثلاً حیوانات نمی توانند با زبان خود یا حتی با آواز زیبای خود، به ما باید و نباید کنند. متوجه شدید؟ ما نیازی به این کار آنها نداریم. زبان ما متفاوت است. سرمان به کار خودمان گرم است. با اینکه حیوانات را دوست داریم یا از آواز و صدایشان در وقت استقبال از ما، خوشمان می آید، اما لازم نیست با این کارها، چیزی به ما یاد بدهند. نیاز نیست که زبان آنها را یاد بگیریم. خب؟

به همین ترتیب، بودای درون ما (قدرت اعظم درون ما) هم به تعالیم مستقیم بودا که از طریق نور و ارتعاش تجلی می یابد، نیاز دارد. به همین خاطر کوان یین، متد "بی متد" است. کوان یین به معنای مشاهده ارتعاش است. متوجه شدید؟ ارتعاش درونی، نه بیرونی. این ارتعاش را نمی توان با چشم دید و با گوش شنید. نه. نه. نه. تنها می توان آن را درک کرد و به محض اینکه آن را درک کردیم، می فهمیم که ذات واقعی ماست و آنگاه همه چیزهای دیگر، خود به خود اتفاق می افتند. به همین خاطر در انجیل آمده: "اول ملکوت الهی را بجوئید، بعد همه چیزهای دیگر به شما داده خواهد شد." ملکوت الهی، در نور، در موسیقی، در نواهای زیبا متجلی می شود. ما می توانیم در درون تا این حد پیش برویم و بعد به تدریج به قادر مطلق دست یابیم.

این نور که از سوی خدای متعال می آید تا با ارواح گمگشته در این جهان یا جهان های متفاوت ارتباط برقرار کند، سطوح مختلف دارد. نه اینکه نور متفاوت شود، بلکه ابرهای سطوح مختلف، کیفیت آن را تغییر می دهند. متوجه شدید؟ مثل نور خورشید که وقتی از عینک های مختلف عبور کند، متفاوت میشود یا به جهت های مختلف متمایل میشود. ما باید به تعالیم آهنگین الهی گوش دهیم و بعد به تدریج آن را دنبال

کنیم و به اوج برسیم. آن موقع، "ذات بودائی" را می شناسیم و با "ملکوت الهی" آشنا می شویم. وگرنه فقط گمانه زنی می کنیم و فکر می کنیم که می دانیم.

ما باید "ذات بودائی" یا ملکوت الهی را بشناسیم. باید کیک را بخورید تا از شیرینی یا ترشی آن مطلع شوید. این نوع تجربه را می توانیم فوراً داشته باشیم، چون ملکوت الهی درون ماست، اما با اینکه درون ماست، آن را نمی شناسیم. چون اگر پادشاه دیگری نباشد که از پادشاه استقبال کند یا با او حرف بزند، پادشاه بیرون نمی آید. متوجه اید؟ پس استاد، کسی است که به آن سطح رسیده و می تواند با بالاترین سطح ما، ارتباط برقرار کند. در غیر اینصورت، "بالاترین خود" ما بیرون نمی آید. چون میدانند که دارد وقتش را تلف می کند.

ما مسیرهای مختلف را دنبال می کنیم و باز هم راضی نیستیم، چون می دانیم که یک چیزی کم است. می دانیم که "خود واقعی"، به خاطر نبودن همتایش، هنوز خود را آشکار نکرده. پس هر وقت می بینیم "خود" ما آشکار شده، می فهمیم که یک "خود" دیگر را ملاقات کرده. راه تشخیص استاد واقعی، همین است. وگرنه نمی توانیم تشخیص دهیم. هر کسی می تواند هزار و یک چیز به ما یاد بدهد و تمام وقت ما را مشغول کند، اما این فقط وقت تلف کردن است. اینطوری به خودشناسی، به بالاترین راه زندگی مان نمی رسیم. پس اگر حرفهای من را باور دارید، می توانید امتحان کنید و اگر باور ندارید، می توانید راه خودتان را بروید و با من دوست باشید، تا دفعه بعد، شاید صد سال دیگر، شاید هزار سال دیگر، چون شما هنوز دوست دارید "بخوابید".

دو راه برای خودشناسی وجود دارد. اولی فوری است و همین حالا و پایان همه آموختن ها و رنج ها، البته اگر این جهان برایمان پر از رنج و بسیار جاهلانه باشد. اگر فکر می کنیم شیوه زندگی مان، ایده آل مان نیست، باید در همین زندگی بیدار شویم. راه دوم این است که همچنان به راه مان ادامه دهیم و در خواب درونی بمانیم. روح مان همچنان خواب باشد و شاید یک موقع دیگر بیدار شویم. شاید صدها سال دیگر یا هزاران سال دیگر، بسته به میل مان به خواب ماندن. خب. حالا وقت را به شما میدهم تا سؤالات تان را پرسید. بعد از روی سؤالات تان متوجه میشوم که چطور حرفهای من را درک کردید. از توجه پرمهر تان بسیار ممنونم. انرژی های حمایتگران را حس میکنم. خیلی متشکرم. (تشویق حضار).